

ساسانیان

حکومت خاندان ساسانی در ایران ، پس از انقراض دولت پارتی (اشکانی) به مدت چهار قرن دوام یافت.



حکومت خاندان ساسانی در ایران ، پس از انقراض دولت پارتی (اشکانی) به مدت چهار قرن دوام یافت. در تاریخ آغاز حکومت اردشیر اول ، نخستین شاهنشاه ساسانی ، میان محققان اختلاف جزئی (در حدود سه سال) است. ما در اینجا محاسبه " نلدکه " را بر محاسبات دیگران ترجیح و آن را ملاک قرار می دهیم . بنا به محاسبه نلد که ، نخستین سال شاهنشاهی اردشیر اول ساسانی (یعنی ، سالی که در آن به شاهنشاهی رسید) با بیست و پنجم و بیست و ششم سپتامبر سال 226 مسیحی (مطابق با سال 538 سلوکی) آغاز می شود که سال حکومت دولت ساسانی بر سرتاسر ایران است و پایان حکومت این خاندان ، در سال 651 یا 652 م. است که سال کشته شدن یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی در مشرق ایران است . بنابر این ، حکومت ساسانیان بر ایران بیش از چهار صد سال (426 سال) ادامه داشته است .

در این چهار صد سال ، دولت ساسانی یکی از دو دولت بزرگ جهان متمدن آن روز (در آسیای غربی) بوده است که مرزهای آن در مشرق ، تا دره رود سند و پیشاورو در شمال شرقی ، گاهی تا کاشغر کشیده شده بود . در شمال غربی ، تا کوههای قفقاز و دربند در ساحل دریای خزر و گاهی هم ، تا دریای سیاه می رسید و در مغرب ، رود فرات به طور کلی مرز این دولت با حکومت روم و جانشین آن یعنی روم شرقی با بیزانس بود . البته ، گاهی این مرز خیلی فراتر از رود فرات می رفت و گاهی هم به این سوی فرات منتهی می شد ، ولی صرف نظر از کششها و فشردگیها می توان رود فرات را مرزی طبیعی میان دو دولت بیزانس و ساسانی دانست .

دولت بیزانس که در مشرق متصرفات خود با دولتی نیرومند مانند دولت ساسانی سروکار داشت و آن را قویترین خصم خود می دانست ، گرفتاریهای زیادی هم در مغرب و هم در شمال متصرفات خود به خصوص در اروپا داشت . این گرفتاریها ، مانع از می شد که دولت بیزانس همه هم و توجه خود را مصروف مرزهای شرقی خود کند و به همین سبب ، دولت ساسانی، مانند دولت اشکانی ، توانسته بود پایتخت خود را تیسفون در کنار دجله قرار دهد و از نزدیکی پایتخت به مرزهای دشمن ، بیمی نداشته باشد . دولت ساسانی هم، در مشرق و شمال مرزهای خود، گرفتاریهای زیادی داشت که گاهی به مرحله خطرناک و تهدید کننده ای می رسید . بدین گونه ، سیاست خارجی دولت ساسانی در سرتاسر این جهان قرن، در روابط با شرق و غرب خلاصه می شد. اما دولت ساسانی در این مدت خود را به حد کافی نیرومند نشان داد و توانست مملکت ایران را از آسیبهای مخرب و خطرناک نگه دارد و در داخل مملکت برای مردم ایران ، زندگی مرفه قرین با امنیت تامین کند .

این حکومت ، فرهنگی در زمینه سیاست و مملکت داری و اخلاق و روابط سالم اجتماعی و هنر به وجود آورد که پس از انقراض و اضمحلال سیاسی ، اثرات خود را در نسلهای بعدی و فرهنگی اقوام مجاور، به طور بارزی نشان داد.

با اینکه دشمنان شناخته شده دولت ساسانی ، دولت متمدن بیزانس و دولتهای نیمه متمدن شمال و مشرق کشور بودند ، سقوط این دولت نه از سوی این دشمنان بلکه از جانبی بود که هرگز انتظار آن نمی رفت و آن دولتی بود که با آنکه جنبه نظامی آن از اقوام بیابان گرد بود ، ولی بنیه سیاسی و اجتماعی آن برپایه بینش دینی و فکری نیرومندی بود که دولتها و دشمنان دیگر ساسانی فاقد آن بودند . دولت اسلامی که در اوایل قرن هفتم میلادی در مدینه ، تشکیل شده بود ، از جهت روحی و معنوی چنان قوی بود که تسلط آن بر ممالک مجاور ، مانند تسلط اقوام با دیه نشین و صحرانورد دیگر ، موقتی نبود، بلکه چنان عمیق بود که با همه گسستگی و ضعف سیاسی و نظامی آن ، پس از دو قرن سلطه ، اثرات معنوی و فرهنگی آن هنوز هم ادامه دارد. زادگاه دولت ساسانی ، " ایالت " پارس بود. چنانکه معلوم است، در دولت پارتی یا اشکانی در ایالات و ولایات مختلف ایران ، حکومتیهای محلی نیمه مستقلی بودند که از لحاظ سیاست خارجی ، تابع دولت مرکزی بودند که دولت سلطنتی بود و در راس آن شاهنشاه قرار داشت . در ایالت پارس نیز ، چنین حالتی وجود داشت . از این پادشاهان آن ، مانند اردشیر ، دارا ، منوچهر (در صورتهای قدیمی آن) روی آن نوشته شده و این نشان می دهد که یاد پادشاهان هخامنشی و اساطیری در میان حکام محلی زنده بوده است . وجود بناهای عظیم تخت جمشید و بناهای دیگر ، در زنده بودن خاطرات گذشته در میان فرمانروایان پارس ، به طور قطع موثر بوده است . بر روی سکه های قدیمتر ، عنوان این پادشاهان به خط آرامی " فرترکه " است . بر این سکه ها ، نقش پادشاه نشسته بر تخت یا ایستاده در برابر آتشگاه با درفشی که به

احتمال همان درفش کاویان است دیده میشود. بنابر تاریخ طبري (که منقول از خدای نامه است) در اواخر حکومت اشکانیان، در ایالت پارس حکام متعددی بوده اند و در ناحیه استخر، حکومت در دست خاندان بازرنگی بوده است. در این زمان که مقارن ظهور اردشیر بوده، مردی به نام گزهر (گوچتر، گوی چهر) از این خاندان حکومت داشته است.

ساسان که نام خاندان ساسانی از اوست، به گفته طبري، صاحب (نگهدار) آتشکده استخر بوده است که به نام آتشکده ناهید یا آناهید معروف بود. در کتیبه سه زبانه کعبه زرتشت که به دستور شاپور اول پادشاه ساسانی نقش شده است، ساسان عنوان "خدا" دارد که به معنای خدای آفریننده جهان نیست، بلکه عنوان سلطنتی باید باشد (مانند اعلیحضرت. رجوع شود به "میراث ایران"، فرای، ص 208 و نیز کلماتی چون خانه خدا و کدخدا و در مقیاس بالاتر یعنی کشور خدا = پادشاه). شاپور در این کتیبه خود را نیز "خدا" ولی پرستنده مزدا خوانده که دلیل کافی بر این است که مقصود از "خدا" معنای مصطلح امروزی آن نبوده است. شاپور پدرش اردشیر را نیز خدا و پرستنده "مزدا" و شاهنشاه ایرانیان معرفی کرده، در حالی که خود را "شاهنشاه ایرانیان و جز ایرانیان" خوانده و جد خود بابک را، فقط شاه نامیده. این به آن معنی است که بابک فقط یک حاکم یا شاه محلی بوده و حکومت اردشیر از سرزمین واقعی ایرانیان تجاوز نکرده بوده است. همچنین، فقط شاپور در این کتیبه نذورات و قربانیایی برای ارواح خاندان و خویشان سلطنتی دستور داده، از ساسان نام برده ولی او را "شاه" خوانده. می توان از این نکته چنین استنباط کرد که آنچه در کارنامه اردشیر بابکان و در شاهنامه فردوسی آمده (درباره اینکه ساسان پدر واقعی اردشیر بوده است) به حقیقت نزدیکتر است. در این دو روایت که قسمت بیشتر آن افسانه است، ساسان از نسل شاهان کیان معرفی شده که پس از آوارگی و دره دری پدرانش، از هند به ایران آمده و چوپان بابک پادشاه پارس شده و بابک پس از دیدن خوابی، دختر خود را به ساسان داده و اردشیر از این ازدواج به وجود آمده و بابک او را پسر خود خوانده است. به همین سبب، شاپور در کتیبه خود صورت رسمی را، که اردشیر پسر بابک بوده، آورده، اما از ساسان به عنوان جد بزرگ خود یاد نکرده است. البته بودن ساسان از نسل کیانیان و آوارگی اجداد ساسان و چوپان او افسانه است.

بابک نیز، بنابر روایت طبري، منصب روحانی ریاست آتشکده آناهید را دارا بود و از زنش که رودک یا روتک نام داشت، اردشیر به وجود آمد. البته، بابک پسر دیگری هم به نام شاپور داشته که ظاهراً بزرگتر از اردشیر بوده است. گزهر یا گوچتر، پادشاه بازرنگی، غلامی اخته به نام "تیرا" داشت که "ارگبذ" شهر دارابگرد بود. (ارگبذ به معنی کوتوال یا صاحب و دارنده قلعه می باشد). بابک که هنوز شاه یا حاکم نبود، و فقط نگهدار آتشکده استخر بود، از گزهر خواست که تیرا فرزند او (اردشیر) را تربیت کند تا بتواند پس از او، ارگبذ دارابگرد گردد. اردشیر پس از تیرا ارگبذ دارابگرد شد، ولی به آن اکتفا نکرد و حکومت خود را به تدریج به شهرهای مجاور بسط داد و سرانجام برخود گزهر عاصی شد و از پدرش بابک خواست تا او گزهر را بکشد. بابک، پس از تحقق خواست اردشیر، از اردوان، شاهنشاه اشکانی نیز خواست که مقام گزهر و خاندان بازرنگی را به او دهد. اردوان با این کار موافقت نکرد، ولی بابک به این مخالفت وقعی ننهاد. زیرا، سلطنت اشکانی در حال ضعف بود و برای شاهنشاهی آن، دو مدعی یکی به نام بلاش و دیگری به نام اردوان وجود داشت. در سالنامه سریانی اربل آمده است که بلاش (چهارم) پادشاه اشکانی با پارسیان جنگید و پارسیان چندین بار شکست خوردند تا آنکه آنان با مردم ماد و پادشاهان آدیابنه و کرکوک متحد شدند و سرانجام دولت پارت را برانداختند. از این گفته برمی آید که بابک در آغاز مخالفت با اشکانیان، از ایشان شکست خورده بود. پس از مرگ بابک، شاپور (پسر بزرگتر او) به حکومت رسید، ولی اودر اثر حادثه ای کشته شد و اردشیر حکومت پارس را به دست آورد و مخالفان خود را در پارس یکی پس از دیگری مغلوب کرد و بعد از آن به کرمان حمله برد و پادشاه آن را که بلاش نام داشت، دستگیر نمود. پس از آن، یکی از پسران خود را که اردشیر نام داشت حاکم کرمان کرد و سپس، بر سواحل خلیج فارس مسلط شد. اردوان شاهنشاه اشکانی، پس از شنیدن اعمال خود سرانه اردشیر، نامه تهدید آمیزی به او نوشت و پادشاه اهواز را مامور کرد که او را دستگیر کند. پادشاه اهواز در محل اردشیر خره (از نواحی پارس) از ابر سام (فرستاده اردشیر) شکست خورد. اردشیر به اصفهان حمله کرد و پادشاه آن را که "شاذشاپور" نام داشت، اسیر کرد. پس از آن، بر خوزستان و میسان (در واقع در جنوب عراق و مصب دجله و فرات) دست یافت.

میسان با میشان یا مسنه و خاراکنه، از دیرباز برای خود دولتی مستقل داشت که البته از شاهنشاه اشکانی اطاعت می کرد. تاریخ تصرف میسان یا مسنه، در سال 223 مسیحی بوده است. جنگ سرنوشت ساز میان اردوان و اردشیر در صحرائی "هرمزندگان" یا "هرمزندگان" روی داد که موقعیت آن معلوم نیست، ولی آن را در خوزستان دانسته اند.

"ویدن گرن" خاور شناس سوئدی، آن را در گلیایگان امروزی می داند. پسر اردشیر شاپور- در جنگ با اردوان شجاعت زیادی از خود نشان داد و "داد بنذاذ" کاتب یا وزیر اردوان را به دست خود کشت. پس از شکست قطعی اردوان، ارمنستان و بین النهرین و ماد بزرگ با آذربایجان به دست اردشیر افتاد. اردشیر بر تیسفون، پایتخت دولت اشکانی، در ساحل دجله، دست یافت و آن را پایتخت

در ساحل غربی دجله ، از دیر باز شهر سلوکیه وجود داشت که در سال 312 پیش از میلاد به وسیله " سلوکوس نیکاتور " بنا شده بود و از مراکز فرهنگی و بازرگانی مشرق زمین بود . این شهر در سال 164م. از سوی رومیان ویران گردید و به همان حال بود تا آنکه اردشیر پس از فتح تیسفون آن را از نو باز ساخت و نام آن را " وه اردشیر " یا " به اردشیر " گذاشت . همان که آن را به عربی " بهرسیر " میخواندند و از جمله هفت شهر پایتخت ساسانیان گردید که به سریانی " ماحوزی " و به عربی " مداین " خوانده می شد. تصرف ارمنستان به دست اردشیر ، به آسانی صورت نگرفته است و بعضی می گویند: تصویری که از اردشیر و شاپور در سر راه سلماس به ارومیه بر سنگ کنده شده ، به یاد بود فتح ارمنستان به دست اردشیر بوده است . شاید ، بتوانیم این نقش را از زمان شاپور اول بدانیم نه اردشیر ، زیرا فتح نهایی ارمنستان به دست اردشیر نبوده و در زمان شاپور اتفاق افتاده است . چنانکه گفتیم ، شاپور پدر خود (اردشیر) را در کتیبه کعبه زرتشت ، " شاهنشاه ایرانیان " و خود را " شاهنشاه ایرانیان و جز ایرانیان " خوانده است .

چنانکه قبلاً هم اشاره شد، شاهنشاهی اردشیر بنا بر محاسبه نلد که 26 سپتامبر سال 226م. بوده است و این ، همان سالی است که در آن اردشیر به سلطنت رسیده و مطابق است با سال 538 سلوکی . شاید، این سال ، شکست اردوان و یا سال فتح تیسفون و پایتخت شدن آن باشد . بعضی تاریخ شکست اردوان را بنابر محاسباتی که کرده 28 آوریل 224 م. گفته اند و در این صورت ، سال 226 م. باید سال تصرف تیسفون باشد که شاهنشاهی اردشیر در آن روز مسجل شده است . اردشیر پس از فتح ولایات غربی ، متوجه مشرق ایران شد و سیستان و گرگان و ابرشهر (نیشابور) و خوارزم و مرو و بلخ را گرفت و به پارس بازگشت . در آنجا، پادشاهان کوشان و طواران و مکران رسولانی نزد او فرستادند و اظهار انقیاد کردند . این می رساند که اردشیر به این نواحی نرفته است و چون اشکانیان را برانداخته بود ، ممالک و ایالات نیمه مستقل تابع یا با جگزار اشکانیان ، سلطنت تازه را به رسمیت شناخته اند . اردشیر در اواخر سلطنت خود ، شاپور را در حکومت شرکت داد . و این از سکه هایی که نیمتنه هر دو تن بر آنها نقش بسته است ، معلوم می شود .

در تاریخ طبری به پیروی از خدای نامه ، قیام اردشیر بر اشکانیان را به سبب باز گرداندن قدرت شاهان کیانی (هخامنشی) که به دست اسکندر مقدونی بر افتاده بود و زنده کردن شکوه و جلال گذشته ایرانیان ذکر کرده است. در اینکه اردشیر از پارس ، زادگاه اصلی هخامنشیان، برخاسته بود و اینکه بناهای عظیم دوران شاهان ایران پیش از اسکندر همواره در چشم پارسیان بوده است ، شکی وجود ندارد. همچنین ، هیچ تردیدی نیست در اینکه اشکانیان را به سبب طرفداری از فرهنگ یونانی که یادگار حمله اسکندر بود ، در پارس منفور می داشتند و این از اقدامات بعدی اردشیر در تقویت آیین زرتشتی و جاه طلبیهای او در بازگرداندن سرزمینهای شاهان هخامنشی معلوم می شود . از همین رو ، اردشیر پس از استوار ساختن موقعیت خود شروع به دست اندازی به متصرفات روم شرقی در سوریه کرد و در سال 230 م. نصیبین را گشود . رومیان در سال 232 م. به ارمنستان و بین النهرین حمله کردند و الکساندر سوروس ، سپاه اردشیر را شکست داد ، اما ، کشته شدن او در سال 235 م. دولت روم را دچار آشفتگی کرد و اردشیر از این وضع استفاده نمود و در سال 238 م. نصیبین و حران را از رومیان گرفت . ظاهراً ، در اواخر سلطنت اردشیر بود که شهر " هتره " یا " الحضر " ، شهر مهمی در ترکیب عراق، پس از مقاومت سختی به دست ایرانیان افتاد . بعضی ، فتح الحضر را به دست شاپور اول و آن را نتیجه خیانت دختر ضیزن (پادشاه الحضر) می دانند که عاشق شاپور شده بود . این قصه افسانه ساختگی است ، ولی حقیقتی در آن هست و آن اینکه شهر الحضر قلعه مستحکمی بوده و تصرف آن به آسانی صورت نگرفته است .

اردشیر اول پس از 14 سال و ده ماه سلطنت از جهان رفت و پسرش، شاپور اول به جای او بر تخت نشست (در سالی که آغاز آن سپتامبر سال 241م. مطابق با 538 سلوکی بود) .

اردشیر ، هم سرداری بزرگ و جنگجو و فاتح بود و هم پادشاهی با کفایت و سازنده و مدبر . او مملکت پهناور ایران را تحت اداره مرکزی واحدی درآورد و شهرهای زیادی را بنا و یا باز سازی کرد ، و به نام خود نامید . وی در تامین آسایش و رفاه و نظم مملکت کوشید و آیین زرتشتی را قدرت تازه ای بخشید . همچنین ، از آنجا که اجداد و شاید خود او روحانیت داد و این معنی در استوار داشتن موقعیت او و شاهان بعدی ساسانی ، نقش مهمی داشت و موجب ثبات و پایداری آن گردید .

اردشیر ، یک حکومت ملی بر پایه فرهنگ ایرانی بنا نهاد و جلو نفوذ فرهنگ یونانی را که از زمان سلوکیان و اشکانیان به تدریج در ایران راه یافته بود گرفت . به همین سبب ، در تاریخ ایران باستان یک چهره درخشان و استثنایی است و دوام حکومت ساسانی در چهار قرن ، به طور حتم نتیجه سیاست اصیل و خردمندانه اوست . او شهرهای " اردشیر خره " و " رام اردشیر " و " ریوارد شیر " را در ایالت پارس بنا نهاد و شهر " کرخا " را در " مسنا " (ميسان) بازسازی کرد و آن را " استر آباد اردشیر " نام نهاد . همچنین در آن منطقه " وهشت آباد اردشیر " را ساخت که بعدها در قرن اول هجری ، شهر " بصره " درجای آن ساخته شد. از شهرهای دیگری که به او نسبت می دهند ، " هرمزداردشیر " است در خوزستان که بعدها " هرمشیر " خوانده می شد و در " بحرین " (در قسمت ساحل شرقی عربستان) " پسا اردشیر گ است که " خط " نامیده می شد و در شمال عراق ، " نودارشیر " یا " حزه " است .

فتوحات بزرگ در بیرون از مرزهای ایران در زمان شاپور اول ساسانی روی داد. شاپور کارهای شاهانه خود را در کتیبه سه زبانه " کعبه زرتشت " در نقش رستم، جاودانی ساخته است. او پس از آنکه پدرش (اردشیر) را از نژاد خدایگان و شاهنشاه ایران خوانده، خود را نیز پرستنده مزدا و شاهنشاه ایرانیان و غیر ایرانیان نامیده و ممالکی را که زیر تصرف او بوده چنین بر شمرده: " ایالات پارس، پارت، خوزستان (سوزیانا)، دشت میسان (مسنه)، آسورستان (عراق)، آدیابنه (حدیب، نوت خسترکان یا نوداردشیر = موصل)، عربستان (بیت عربیه، نصیبین و نواحی مجاور آن)، آذربایجان (آتروپاتنه)، ارمنستان، گرجستان، ماخلونیا (لازیکا)، بلاسگان (دشت مغان) تا قفقاز و دشت آلبانی (اران) و تمام سلسله جبال البرز، ماد، هورکانیا (گرگان)، مرگیانه (ناحیه مرو)، آریه (هرات)، و ممالک ماورای آن کرمانیا (کرمان)، سکستان (سیستان)، تورن (طواران)، مکران، پارادنه (بلوچستان)، سند و ممالک کوشان تا مقابل پشکپیور (پیشاور) و تا مرزهای کاشغر، سعدیانه و تا شکند، و آن سوی دیگر دریا (در جنوب) عمان. شاپور می گوید: " ما امراء و حکام همه این بلاد متعدد را با جگزار و مطیع خود ساختیم ".

پس از آن شاپور فتوحات خود را در جنگ با رومیان شرح می دهد و می گوید: پس از آنکه ما در حکومت خود مستقر شدیم، " گوردیان قیصر " سپاهی از گوت ها و ژرمن ها ترتیب داد و به آسورستان (عراق) حمله کرد. در مسیخه واقع در آسورستان، نبرد سختی در گرفت و قیصر گوردیان کشته شد و ما سپاه روم را نابود کردیم. رومیان، فیلیپ را به قیصری برداشتند و او بر سر آشتی آمد و پانصد هزار دینار، تاوان جنگی پرداخت، مسیخه را (که در آن پیروز شده بودیم) " پیروز شاپور " نام کردیم (همان انبار دوره اسلامی). قیصر روم باز گری کرد و به ارمنستان زیان وارد ساخت، ما هم به متصرفات او حمله بردیم و در " باربلیسوس " (شهر پالس) شصت هزار سرباز رومی را شکست دادیم و سوریه را به باد غارت دادیم و این شهر را از رومیان گرفتیم: آناثا (عانه)، برته اروپان (قبره)، برثا اسپورک (حلبیه)، سورا، باربلیسوس، هیراپولیس (منبج)، حلب، قنسرین، افامیه، رفنیه، زوگما، اوریم، گیندروس، ارمناز، قابوسییه، انطاکیه، خوروس، سلوقیه، اسکندرون، اصلاحیه، سنجار، حما، رستن، زکویر، دولوک، صالحیه، بصری، مرعش (گرمانیکیا)، تل بطنان، خز، و از کاپادوکیه: ستله و دومان و ارتانگیل و کلکیت و سوئیدا و فراآتا، که جمعا سی و هفت شهر با دشتهای آن می شود.

در طی جنگهای سوم با روم، هنگامی که ما به " حران و رها " حمله ور شده بودیم، قیصر " والریان " روی به ما آورد. او از شهرهای اروپا و آسیا سپاهی جمع کرد که در حدود هفتاد هزار تن می شد. در آن سوی حران و رها جنگ بزرگی روی داد که در آن ما قیصر والریان را به دست خود اسیر و عده ای از سران سپاه و سناتورها و افسران و صاحب منصبان را در بند کردیم و آنان را به ایالت پارس بردیم. پس از آن، سوریه و کیلیکیه و کاپادوکیه را ویران کردیم و سوزاندیم. در این جنگ، شهرهای سمیسط، اسکندرون، کاتابولون، ایاس، مصیصه، مالون، آدانا، طرسوس، ایچل و ... عین زربه، نیکوپولیس، انامور، زلینون و ... سلفکه، توانا ... قیصریه، ارگلی و سیواس ... و قرمان و قونیه را به تصرف در آوردیم. " (بسیاری از شهرها که نامهای امروزیشان مشکوک بود، از قلم انداخته شد).

پس از شاپور اول، هرمزداول (14 سپتامبر 272 م.) و بهرام اول (14 سپتامبر 273 م.) و بهرام دوم (13 سپتامبر 276 م.) و بهرام سوم، معروف به سکانشاه (پادشاه سیستان)، در نهم سپتامبر 293 م. به ترتیب بر تخت نشستند. هرمزداول و بهرام اول، هر دو پسران شاپوراول بودند و بهرام دوم، پسر بهرام اول بود. در زمان بهرام دوم، " کاروس " قیصر روم به ایران حمله کرد و تا تیسفون پیش رفت. ولی پس از مرگ قیصر، رومیان عقب نشستند و در سال 283 م. بنابر معاهده ای، ارمنستان و قسمتی از بین النهرین را از ایران گرفتند. در زمان بهرام دوم، هرمزد (برادرش) که حاکم خراسان و لقب کوشانشاه داشت، بر برادر عاصی شد. بهرام دوم این شورش را فرونشاند و پسر خود، بهرام (بهرام سوم) را با عنوان سکانشاه حاکم شرق ایران کرد. در زمان بهرام اول در سال 276 م.، " مانی " مؤسس معروف آیین مانوی پس از محاکمه کشته شد. پوست او را کردند و با کاه پر کردند و از یکی از دروازه های شهر " گندی شاپور " که از بناهای شاپور اول بود، بیاویختند. این دروازه به نام دروازه مانی معروف شد. بهرام سوم بیش از چهار ماه سلطنت نکرد و عموی پدر او، نرسی، پسر شاپور اول بر تخت نشست (در سال 293 م.). نرسی در جنگ با " گالیوس " (که از سوی دیو کلسین قیصر روم شده بود) شکست خورد و بنابر پیمان سال 298 م. پنج ناحیه از ارمنستان کوچک را به رومیان واگذار کرد. " تیرداد " پادشاه ارمنستان و گرجستان شد و به تبعیت دولت روم درآمد. این معاهده چهل سال طول کشید تا آنکه شاپور دوم (آغاز سال سلطنت او پنجم سپتامبر سال 309 م.) این معاهده را بر هم زد و اراضی از دست رفته را باز پس گرفت.

از نرسی کتیبه ای دو زبانه در " پایقلی " یا " پایکولی " واقع در خاک عراق به جای مانده است. در این کتیبه، فهرستی از بزرگان که نرسی را در برابر بهرام سوم حمایت کرده و خود از شاهان تابع دولت ساسانی بوده اند آمده است، که از جمله آنان: کوشانشاه و خوارزمشاه است که می رساند دولت ساسانی در مشرق و شمال شرقی ایران، حکومت و اقتدار خود را حفظ کرده بود.

پس از نرسی، پسرش هرمزد دوم در سالی که آغاز آن هفتم سپتامبر سال 302 م. بود بر تخت نشست. او را پادشاهی نیرومند و عادل وصف کرده اند. هرمزد، پس از هفت سال و پنج ماه سلطنت در گذشت. بزرگان ایران، فرزند او را که هنوز در شکم مادر بود و حدس می زدند که پسر خواهد بود به سلطنت برداشتند. او پس تولد، به نام شاپور خوانده شد و در تاریخ به " شاپور دوم " معروف گردید.

در ایام کودکی او قبایل عرب به ایران حمله و تا درون مملکت ایران نفوذ کردند. شاپور شایستگی خود را در همان زمان نوجوانی نشان داد و پس از آنکه خود قدرت را به دست گرفت، نخستین کاری که انجام داد بیرون راندن عربها از ایران بود. در جنگهای نخستین با رومیان، پیروز شد. شورش قبایل "خیونی" و "سکا" را در مشرق ایران خاموش کرد و آنان را مطیع خود ساخت. پس از آن، نامه تندي به قيصر روم نوشت و در آن خود را شاه شاهان و برادر آفتاب و ماه، و از اجداد خود نیرومندتر خواند. همچنین، از قيصر خواست تا زمینهایی را که رومیان به غدر از اجداد او گرفته بودند باز پس دهد و اگر امپراتور جواب مساعدی ندهد، سپاهیان ایران پس از زمستان با قوای نظامی خود به روم حمله خواهند کرد. "کنستانس" در نامه ای که در پاسخ شاپور نوشت، خود را فاتح خشکی و دریا و پیروز در همه وقت خواند و در خواستهایی شاپور را رد کرد. همچنین، او را به در خواستهایی ناسنجیده و بیرون از حد ملامت کرد. شاپور، جنگ با رومیان را آغاز کرد و در سال 359 م. شهر "آمد" را پس از مقاومت سخت رومیان گرفت. ژولین، امپراتور روم، به مقابله شاپور شتافت و در حمله هرمزد (برادر شاپور) را که به روم پناه برده بود با ارشاک سوم شاه ارمنستان به همراه خود داشت. سپاه روم تا تیسفون پیش رفتند. ژولین امپراتور روم که به سبب بازگشتش از مسیحیت به "مردن" معروف است، در جنگ زخمی و کشته شد. "یوویان" جانشین او ناگزیر شد با شاپور صلح کند و بسیاری از اراضی را که از نرسی گرفته بودند، باز پس دهد. شهرهای سنجار و نصیبین به تصرف ایرانیان در آمد و شاپور، ارمنستان را نیز به دست آورد. در این میان، گوت ها به بالکان حمله ور شدند و رومیان ناچار گردیدند که در مهاده صلی، قسمت اعظم ارمنستان را به ایران واگذار کنند. شاپور، مانند دیوکلسین امپراتور روم که استحکاماتی در سوریه و شمال عراق در برابر رومیان و عربها بنا کرد که به "خندق شاپور" معروف شد. در قفقاز نیز شاپور دست به ساختن استحکاماتی در برابر قبایل وحشی شمال زد و می گویند سد در بند (باب الابواب) را ابتدا شاپور آغاز کرده است. در زمان شاپور، تعقیب و آزار و رعبای غیرزرتشتی و مخصوصاً مسیحیان و مانویان و یهودیان به شدت دنبال گردید. آذرباد پسر ماراب سپند موبد بزرگ زرتشتیان در زمان شاپور دوم بود و دین زرتشتی در زمان او قدرت و نفوذ بیشتری یافت.

پس از مرگ شاپور دوم، اردشیر دوم به سلطنت رسید که نسبت او از لحاظ اینکه برادر یا پسر شاپور بوده است، محل تردید می باشد. جلوس او در 19 اوت سال 379 م. بود. حکومت او چهار سال طول کشید و چون او با بزرگان و نجبای دوران سرسازگاری نداشت، از کار بر کنار شد. پس از او، شاپور سوم از سال 383 تا 388 م. حکومت کرد و گویا در اثر حادثه ای کشته شد.

پس از وی، بهرام چهارم که پیش از سلطنتش به کرمانشاه معروف بود در سال 388 م. به سلطنت رسید و حکومت او یازده سال دوام یافت. در زمان شاپور سوم یا بهرام چهارم، ایران گرفتار جنگهایی در مشرق کشور بود. پادشاه کوشان که در بلخ استقرار داشت، احتمالاً با خاندان اشکانی حاکم بر ارمنستان خویشاوند بود.

پس از بهرام چهارم، یزدگرد اول معروف به بزهکار در سال 399 م. بر تخت نشست و بیست و یک سال حکومت کرد. بزهکار خواندن او به دلیل خشونت او با بزرگان و ملایمت او با رعایای مسیحی بوده است. به طور کلی، او با پیروان ادیان دیگر رفتاری خوب داشت. می گویند او با دختری یهودی، به نام "شوش دخت" که دختر راس الجالوت یهودیان بود ازدواج کرده بود. در زمان او، مسیحیان در سلوکیه تیسفون مجمعی از اساقفه تشکیل دادند که به اختلافات میان خودشان پایان دهند. اما، مسیحیان از حسن رفتار او سوء استفاده کردند و به بعضی از آتسکده ها آسیب رساندند و این موجب شد که یزدگرد آنان را تنبیه کند. در این زمان، "ارکادیوس" امپراتور روم از او درخواست نمود که قیمومت پسرش تئودوزیوس دوم را بر عهده گیرد. یزدگرد این درخواست را پذیرفت و شخصی اخته را به نام آنتیوخوس بیزانسی فرستاد تا پس از مرگ ارکادیوس، قیمومت تئودوزیوس را برعهده گیرد. پس از مرگ یزدگرد اول، پسرش بهرام پنجم معروف به "گور" که در حیره تحت سرپرستی پادشاه لخمی تربیت شده بود و به ایران آمد و حکومت را از دست خسرو نامی که از سوی بزرگان به سلطنت رسیده بود، گرفت (سال 420 م.). بهرام را به شکار دوستی و عیش طلبی و معاشقه با زنان وصف کرده اند و داستانهایی از او در این باره بر جای مانده است. او لولیای را از هند آورد تا با آواز و موسیقی خود، مردم ایران را سرگرم کنند. در زمان او تعقیب و شکنجه مسیحیان از نو شروع شد و بسیاری از این ایشان به خاک روم پناه بردند. با دخالت امپراتور و کشمکش مختصری که روی داد، بهرام پذیرفت که فراریان مسیحی به ایران باز گردند و با ایشان خوش رفتاری شود و در عوض، زرتشتیان ایرانی نیز در خاک روم در عبادت خود آزاد باشند. همچنین، امپراتور روم مبلغی را برای حفظ گذرگاههای قفقاز از حمله "هونها" به ایران بپردازد. این مبلغ که هر ساله به ایران پرداخته می شد، در ایران به معنی باج تلقی می گردید.

بهرام در جنگ با اقوام شرقی و شمالی موفق بود. این اقوام که ظاهراً "خیونیها" بودند، در کتابهای مورخان ایرانی به "ترك" معروف شده اند. سکه هایی به نام بهرام پنجم در بخارا به دست آمده است که دلیل نفوذ ایران در ماوراءالنهر می باشد. در زمان بهرام پنجم مجمعی از اساقفه در ایران تشکیل شد و استقلال مسیحیان ایران را از کلیسای بیزانس اعلام کرد. مرگ بهرام را در اثر شکار و فرورفتن او را در باتلاقی دانسته اند.

پس از بهرام پنجم، پسرش یزدگرد دوم در 438 م. به سلطنت رسید و حکومت او حدود 18 سال ادامه پیدا کرد. دوران سلطنت او به جنگ با اقوام شرقی که کوشانیان و به عبارت بهتر، هفتالین یا هپتالیان یا هیاطلان یا هیاطله که به جای کوشانیان در شرق و شمال ایران مستقر شده بودند، گذشت. یزدگرد مدتی مقر خود را در نیشابور خراسان قرار داد تا امنیت شرق ایران را تامین کند.

پس از آن ، به تعقیب مسیحیان در ارمنستان و غرب ایران پرداخت .

پس از یزدگرد دوم ، پسر بزرگتر او هرمزد سوم بر تخت نشست . ولی ، برادرش پیروز به کمک هیاطله، سلطنت ساسانی را به دست گرفت (سال 457 م.). پیروز ، شورش آلبانی ها را در شمال قفقاز خوابانید و بزرگان ارمنی را که در بند پدرش بودند ، آزاد کرد . در زمان او خشکسالی سختی در سرتاسر ایران روی داد.

پیروز در جنگ با همسایگان شرقی خود ، هیاطله ، شکست خورد . هیاطله را هونهایی سفید نامیده و آنان را دارای تمدن و فرهنگ بهتری دانسته اند . هیاطله از " کانسو " واقع در خاک چین به سوی مغرب حرکت کرده و به تخرستان هجوم برده بودند و چنانکه گفته شد ، پیروز در جنگ با ایشان شکست خورد و به اسارت ایشان در آمد . پیروز وعده داد که مبلغی برای آزادی خود بپردازد و پسرش کواذ (قباد) را به گروگان بدهد و از مرز تعیین شده تجاوز نکند.

کواذ ، دو سال به حالت گروگان نزد هیاطله ماند تا آنکه مبلغ جریمه از سوی پیروز پرداخته شد . پیروز این شکست را نتوانست تحمل کند و با سپاهی به کشور هیاطله حمله برد ، ولی شکست سختی خورد و کشته شد . دخترش به اسارت هیاطله در آمد و آنان تا مرورود و هرات را به تصرف خود در آوردند . پس از کشته شدن پیروز ، برادرش بلاش بر تخت نشست (484م.) و او با هیاطله آشتی کرد و باجی سنگین به ایشان پرداخت . همچنین به ارمنیان امتیازات زیادی داد و دستور برچیده شدن آتشکده های زرتشتی را در خاک ارمنستان صادر کرد.

در زمان او ، شاخه نسطوری از کیش مسیحی مورد قبول بیشتر مسیحیان ایران واقع شد . بلاش در سال 488م. معزول گردید و کواذ (قباد) بر تخت نشست .

سلطنت کواذ مصادف با انقلابی اجتماعی و سیاسی در ایران شد . مصلحتی به نام " مزدک " به عدالت اجتماعی و تقسیم ثروت و املاک میان مردم تبلیغ کرد و کواذ ، خواه از راه میل واقعی به عدالت تبلیغی و خواه از روی مصالح سیاسی و کوتاه کردن نفوذ بزرگان و اشراف ، از او طرفداری کرد . این امر بر بزرگان و روحانیان زرتشتی گران آمد و به دستگیری گشنسپ داد ، کنارنگ ، او را از سلطنت معزول کردند و برادرش جاماسپ (زاماسپ) را به جای او نشاندند . کواذ به زندان افکنده شد . اما، به دستگیری یکی از بزرگان به نام سیاوش ، از زندان گریخت و نزد هیاطله رفت . پادشاه هیاطله مقدم او را گرمی داشت و سپاهی را مامور ساخت که با او به ایران بروند و او را به سلطنت برگردانند . جاما سپ تسلیم شد و کواذ دوباره بر تخت نشست .

رومیان که از گرفتاریهای داخلی کواذ آگاه بودند ، از دادن مبلغ سالیانه برای حفظ معابر قفقاز خودداری کردند . کواذ در جنگ با رومیان مهارت و قدرت خود را ثابت کرد و شهر تئودوزیوپولیس یا ارزروم را از رومیان گرفت و بلیزاریوس ، سردار معروف رومی ، را شکست داد و شهر آمد را تصرف کرد . ولی ، جنگ با رومیان همسشه به نفع کواذ نبود و سرانجام به صلح انجامید .

کواذ ، یکی از پسرانش را به نام خسرو (خسرو اول) ، که بعد لقب انوشیروان یافت ، ولیعهد و جانشین خود کرد . خسرو جوان به کمک بزرگان و روحانیان ، مزدک و پیروان او را کشت و آشفتگیهای اجتماعی ناشی از انقلاب مزدکیان را جبران کرد . خسرو اول انوشیروان از بزرگترین پادشاهان تاریخ ایران است و او را به سبب اصلاحات داخلی و به خصوص اصلاحات مالیاتی ، لقب عادل یا دادگر داده اند . خسرو انوشیروان که در سال 530 م. بر تخت نشسته بود ، پس از اصلاحاتی در سپاه و ساختار نظامی ایران ، در سال 540 م. به خاک روم حمله برد و تا انطاکیه پیش رفت و آن شهر را به تصرف در آورد و به باد غارت داد . در بازگشت شهری در نزدیک تیسفون ساخت که اسیران رومی را در آن جای داد و آن را " وه انتیوخ خسرو " نامید (شهر خسرو که بهتر از انطاکیه است .) ایرانیان آن را رومگان نامیدند . امپراتور بیزانس ناچار طالب صلح شد و متعهد گردید که مبلغ گزافی به خسرو بپردازد . خسرو در بازگشت از شهرهایی که از رومیان گرفته بود ، مبالغ زیادی دریافت کرد که سبب شد امپراتور از مصالحه چشم بپوشد.

خسرو به متصرفات رومیان در کنار دریای سیاه حمله برد و شهرهای " لازیکا " و " پترا " را به تصرف در آورد . حملات بلیزاریوس ، سردار قیصر به نصیبین بی نتیجه ماند . پس از صلحها و نبردهایی چند ، سرانجام در سال 561 م. صلحی پنجاه ساله میان ایران و روم منعقد شد و خسرو " لازیکا " را به رومیان باز پس داد . در مقابل ، رومیان نیز متعهد شدند که سالانه مبلغی طلا به ایران بپردازند .

در شرق و شمال شرق ، خسرو با خاقان ترک ، که خود را به سرزمین هیاطله رسانده بود ، متحد گردید و این دو ، هیاطله را از میان برداشتند . از آن تاریخ به بعد ، ترکان با ایرانیان همسایه شدند و ظاهراً ، " جیحون " مرز میان ایران و ترکان گردید .

سیاست خسرو در جنوب عربستان نیز به پیروزی منجر شد و دولت بیزانس به دستگیری حبشیان ، که به مذهب مسیحی مونوفیزیته (یعقوبی) در آمد بودند ، می خواستند بر راه بازگانی دریایی و خشکی میان اروپا و هند مسلط شوند و دست ایرانیان را به کلی از دریای هند کوتاه کنند . در جریان حوادث ، ابرهه نامی که از حبشیان بود و بر یمن مسلط شده بود ، در حادثه حمله به حجاز و مکه

کشته شد. این واقعه که در میان مورخان اسلامی به واقعه فیل و سال وقوع آن به "عام الفیل" معروف است، در قرآن مجید نیز مذکور است (سوره 105) و ظاهراً تولد حضرت رسول در همین سال، یعنی حدود سال 570 م. مسیحی، اتفاق افتاد.

در سال 572 م. خسرو اول به درخواست کمک سیف بن ذی یزن، یکی از نجیب زادگان عربستان جنوبی پاسخ داد و یک نیروی دریایی به فرماندهی "وهرزدیلمی" برای بیرون راندن حبشیان از یمن فرستاد. این نیرو موفق شد که حبشیان را شکست دهد و بدین ترتیب، عربستان جنوبی زیر نفوذ دولت ایران قرار گرفت.

بر سر ارمنستان هم جنگهایی میان ایران و روم در گرفت که نتیجه نهایی آن، پیروزی خسرو بود. او پس از 48 سال سلطنت، در سال 579 م. در گذشت. اگر چه وسعت تصرفات او به پای تصرفات زمان شاپور اول و شاپور دوم (جز در مدتی کوتاه) نرسید، ولی دوران سلطنت او دوران شکوه و اقتدار سیاسی و نظامی برای ایران بود. همچنین، از لحاظ فرهنگی نیز زمان او درخشانترین دوران حکومت ساسانیان بوده است.

پس از او، پسرش هرمزد چهارم بر تخت نشست. او اگر چه پادشاهی عادل بود، اما در سیاست ناتوان بود و به همین سبب، سردار نامدار خود معروف به "بهرام چوبین" را که در جنگهای متعدد در شرق و غرب فاتح شده بود، بر اثر شکستی از کار بر کنار کرد. البته، این امر خود موجب عصیان این سردار بزرگ گردید. در باریان و روحانیان نیز از هرمزد دل خوشی نداشتند و همه این امور سبب گرفتاری و مرگ او گردید. پس از او، پسرش خسرو دوم معروف به "خسرو پرویز" به سلطنت رسید. البته، لازم به ذکر است که این سلطنت گرچه درخشندگیهای چندی داشت، اما مایه ضعف و علت اصلی سقوط دولت ساسانی نیز بود. بهرام چوبین مصمم شد که به تیسفون برود و خسرو را از سلطنت بردارد.

پس از حوادث چند، خسرو به "موریقیوس" امپراتور بیزانس پناه برد و در ازای پس دادن بعضی از شهرها، از او یاری خواست. موریقیوس او را با سپاهی یاری کرد و خسرو توانست با این سپاه، بهرام را شکست دهد. بهرام نزد خاقان ترک گریخت و در آنجا به تحریک خسرو، پس از مدتی، کشته شد. بسطام، دایی خسرو نیز که در گرفتاری هرمزد و پدر خسرو دست داشت سر به شورش نهاد و در ری اعلام استقلال کرد. همچنین، به نام خود سکه زد ولی پس از ده سال مقاومت به دست یکی از هیاطله کشته شد. در بیزانس، موریقیوس امپراتور که به خسرو یاری داده بود بر اثر شورش کشته شد و "فوکاس" نامی، خود را امپراتور خواند. در این جریان، خسرو بهانه خوبی برای باز پس گرفتن اراضی از دست رفته به دست آورد و به ارمنستان و شام و فلسطین حمله برد. سرداران او به نام "شاهین" و "شهربراز" شکستهای پی در پی به رومیان وارد آوردند و دمشق و بیت المقدس و مصر، به دست ایرانیان افتاد. در این میان، در روم مرد با کفایتی به نام "هراکلیوس" (هرقل) زمان امور را به دست گرفت و پس از اصطلاحات مهمی در امور نظامی کشور، روی به ایران آورد. در این حمله، ایالات از دست رفته راباز پس گرفت و دستگرد محل اقامت خسرو- و نیز شهرهای آذربایجان را به باد غارت داد. سرانجام، بزرگان ایران بر خسرو شوریدند و او را به زندان انداختند و به دستگیری پسرش شیرویه، او را کشتند (سال 627 م.). این شکستهای پی در پی و نیز شکست ننگین سپاهیان خسرو در "ذوقار" از قبایل عرب، بنیه نظامی و اقتصادی کشور را به تحلیل برد و ایران از فرد شایسته ای که بتواند زمان عبور را به دست گیرد محروم ماند.

در این میان دین اسلام، به رهبری حضرت رسول اکرم (ص) در سرتاسر عربستان گسترش یافت و قبایل عرب تحت رهبری دینی و سیاسی اسلام، متحد گردیدند. پس از وفات حضرت محمد (ص) این عربهای مسلمان به ایران و روم حمله بردند و سرتاسر شامات و سوریه و فلسطین و مصر را از دست رومیان گرفتند. همچنین در جریان جنگ قادسیه (در سال 636 م.) شکست قطعی بر سپاه یزدگرد سوم، آخرین پادشاه ساسانی (جلوس در سال 632 م.) وارد آوردند. با مرگ یزدگرد سوم (در سال 651 م. یا 653 م.) در مرو، حکومت مقتدر و شکوهمند دولت ساسانی نیز به پایان رسید. دولت ایران در زمان ساسانیان از نظر نظامی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی به جایگاهی رسید که در تاریخ این ملت، نظیر آن دیده نمی شود. وسعت متصرفات هخامنشیان، بسیار بیشتر از ساسانیان بود ولی در برابر یونانیان (که ملتی کوچک و با سرزمینی نه چندان بزرگ بودند) نتوانست قدرت استواری نشان دهد و سرانجام، مغلوب آنان شد. دولت اشکانی هم از لحاظ انسجام داخلی، آن قدرت لازم حکومتی را نداشت. ساسانیان، در مدت چهارصد سال توانستند در غرب با دولتی که از لحاظ تشکیلات نظامی مقتدرترین کشورهای آن عصر بود، بجنگند و بارها آن دولت را شکست دهند. این حکومت، در مشرق و شمال در برابر اقوام بیابان گرد مقتدر سخت مقاومت کرد و مملکت را از غارتها و تاخت و تازهای ایشان، نجات داد. از لحاظ داخلی نیز، تسکیلاتی منسجم با پایه های فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی نیرومند به وجود آورد. دانش طب و نجوم در زمان ایشان در ایران پیشرفتهای کلی کرد و موسیقی مقام والایی یافت. هنرهای دیگر نیز، کم و بیش پیشرفتهایی داشتند. به هر حال دولت ساسانی از پدیده های مهم دنیای قدیم است که همه مورخان به اهمیت آن روز به روز بیشتر آگاهی پیدا می کنند.